

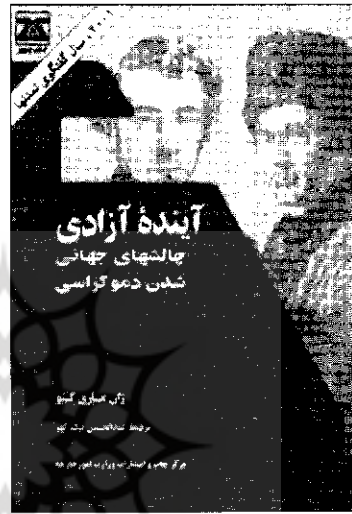
پیش‌گویی سیاسی

○ جهانگیر معینی علمداری
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

را توصیف می‌کند که فعلاً نمود چندانی ندارند و بیشتر آینده‌نگرانه و پیش‌گویانه‌اند. چنین کسانی معمولاً جرات بیان مطالب غیرمتعارف را دارند و از گفت و گو درباره‌ی مسائل خرق عادت ابایی ندارند. در سال‌های اخیر تعداد این‌گونه آثار به نحو چشمگیری افزایش یافته و به تدریج بخش کوچکی از آن‌ها به فارسی برگردانده شده است. اغلب مؤلفین این قبیل آثار آمیزه‌ای از افکار دانشگاهی و روزنامه‌نگارانه را برای مجذوب کردن خوانندگان مطالب‌شان به خدمت می‌گیرند. منطق نهفته در

پشت استدلال‌های آنها چنین است: تا می‌توانید مخاطب خود را شگفت‌زده کنید! در اکثر مواقع، شخص پس از مطالعه‌ی نوشته‌های آنها دچار این احساس می‌شود که «به راستی هرچه می‌شنود، تازه است»، ولی بعد احتمالاً بلافاصله این پرسش به ذهن وی خطور می‌کند که آیا واقعاً دنیا این‌قدر تغییر کرده است؟

هدف من از این مقدمه‌چینی تأیید یا تکذیب رویکرد مکاشفهای به سیاست نیست، بلکه فقط می‌خواهم نشان دهم که رویکرد مکاشفهای طرفداران زیادی دارد. البته این موضوع اصلاً عجیب نیست. زیرا همواره به هنگام بروز گسست‌های تاریخی و چرخش‌های بزرگ سیاسی - اجتماعی حرف‌های جدیدی مطرح می‌شود و طرفداران زیادی پیدا می‌کند. اکنون یکی از همین لحظه‌های تاریخی است. در نوشته‌ی حاضر دیدگاه‌های یکی از این نویسندگان مکاشفهای به نام «ژان ماری گنو» بررسی می‌شود. اخیراً دو کتاب وی یعنی «آینده‌ی آزادی» و «پایان دموکراسی» به کوشش دکتر عبدالحسین نیک‌گهر به نحو شایسته‌ای به زبان فارسی برگردانده شده است. این دو کتاب مکمل یکدیگرند و در جهت اثبات اندیشه‌ی خاصی نوشته شده‌اند؛ هرچند نویسنده در



اغلب کارشناسان و تحلیل‌گران سیاسی بر این باورند که سیمای جهان سیاست طی دهه‌های اخیر کاملاً دگرگون شده و دنیای امروز قابل مقایسه با گذشته نیست، اما درباره‌ی میزان و گستردگی تغییرات اختلاف‌نظر وجود دارد. به طور کلی، این صاحب‌نظران را می‌توان به دو دسته‌ی اصلی تقسیم کرد: گروه نخست بعد ایدئولوژیک قضیه را در نظر می‌گیرند و تغییرات انجام شده را عمدتاً در ارتباط با پدیده‌هایی مانند تغییر در ماهیت برنامه‌های سیاسی - اقتصادی چپ و راست، قدرت‌گیری

لیبرالیسم نو و محافظه‌کاری جدید، افزایش نقش سازمان‌های بین‌المللی و تغییر در روابط کشورها بررسی می‌کنند، اما گروه دیگر از این فراتر می‌روند و از بروز تغییرات ساختاری در سپهر سیاست سخن به میان می‌آورند. از این دیدگاه، مسئله فقط به تغییر نظام‌های سیاسی یا سرنوشت فلان یا بهمان ایدئولوژی سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه ذات روابط سیاسی دگرگون شده است؛ به صورتی که زندگی سیاسی دیگر نمی‌تواند به شکل سابق ادامه پیدا کند. کسانی که از این دیدگاه دفاع می‌کنند، عمدتاً به مسائلی مانند جهانی شدن، رشد ارتباطات، جامعه پسا صنعتی، مدرنیته و رابطه‌ی کار و سرمایه و غیره توجه دارند که همگی موجب تغییر در سطح ساختارها هستند. اینان نیز معتقدند که روال سیاسی دیگر نمی‌تواند به شکل سابق ادامه پیدا کند و دیر یا زود تحولات بسیار گسترده‌ای بروز خواهد کرد.

این دو دیدگاه از برخی لحاظ شبیه یکدیگرند. به طور مثال، هر دو تغییرات را در مقیاس جهانی بررسی می‌کنند و بازگشت به مناسبات قبل از پایان جنگ سرد را غیرممکن می‌دانند، ولی با وجود این یک تفاوت عمده بین این دو به چشم می‌خورد. دیدگاه دوم، برخلاف قبلی، جنبه‌ی مکاشفهای دارد و حالات و وضعیت‌هایی

○ آینده‌ی آزادی: جانش‌های جهانی دموکراسی

○ ژان ماری گنو

○ عبدالحسین نیک‌گهر

○ مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

○ ۱۳۸۰، ۱۵۰ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه

○ پایان دموکراسی

○ ژان ماری گنو

○ عبدالحسین نیک‌گهر

○ آگاه

○ ۱۳۸۱، ۱۵۰ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه

کتاب پایان دموکراسی افکار خود را با لحن صریح‌تری بیان کرده است. البته این لحن در کتاب بعدی وی که اتفاقاً قبل از آن به فارسی ترجمه شده تعدیل شده است.

دموکراسی به عنوان یک اصل نه فن

موضوع اصلی دو کتاب مورد بحث رابطه‌ی دموکراسی و جهانی شدن است. نویسنده در واقع می‌خواهد توضیح دهد که چرا در عصر جهانی شدن دموکراسی به شکل فعلی آن دیگر قابل نوام نیست.



فرهضیه اصلی گنو

این اصل

همراه با ختمه باطنی

عصر دولت - مدرن‌ها در ظهور

عصر امپریال، عصر نهادهای

دموکراسی مبتنی بر زوال و

ظهور شده است

فرهضیه اصلی وی این است: همراه با به پایان رسیدن عصر دولت - ملت‌ها و ظهور عصر امپریال، عصر نهادهای دموکراسی نهادهای دچار زوال و فتور شده است. بدون شکه نمی‌توانیم طرز تفکر گنو را بشناسیم، مگر آن که درک درستی از دیدگاه وی درباره‌ی دموکراسی داشته باشیم و نقاط ضعف و قوت آن را بشناسیم.

دموکراسی را از دو زاویه متفاوت می‌توان تعریف کرد. در نگاه نخست دموکراسی یک «فن» محسوب می‌شود. بدین ترتیب که شامل یک رشته رویه‌ها و ترتیبات خاص حقوقی و سیاسی در مورد مثلاً شیوه‌ی برگزاری انتخابات دانسته می‌شود که رعایت آنها به

دموکراسی می‌انجامد. در این حالت، نوع رژیم سیاسی توفیر زیادی ندارد، بلکه مهم رعایت اصول اخذ آرای مردم است. از دیدگاه دوم، دموکراسی یک «ارزش» است و باید آن را به عنوان ارزش بپذیریم.

به عقیده‌ی نویسنده‌ی کتاب دموکراسی یک ارزش است (پایان دموکراسی، ص ۸). ادراک دموکراسی به مثابه‌ی یک «ارزش» به معنای آن است که خیری مشترک وجود دارد، فضای عمومی اهمیت اساسی دارد و هیچ فردی بدون مشارکت در زندگی عمومی کشورش به بالندگی کامل نمی‌رسد (آینده‌ی آزادی، یازدهم). گنو پیشینه‌ی ادراک دموکراسی به مثابه‌ی یک ارزش را به یونان باستان بازمی‌گرداند. در یونان قدیم اصل شهروندی و مشارکت فعال شهروند در اداره‌ی امور سیاسی اهمیت حیاتی داشت و زندگی عمومی به زندگی خصوصی می‌چربید. نویسنده‌ی کتاب این تلقی از دموکراسی را «آزادی قدیس‌ها» می‌داند و معتقد است که دموکراسی نوین - در دوره‌ی پس از انقلاب فرانسه - این تعبیر از آزادی را محو کرد و «آزادی مدرن‌ها» را جایگزین آن کرد که ویژگی اصلی‌اش در نظر گرفتن دموکراسی به عنوان یک فن بود.

در مقابل، دموکراسی نوین با مشروعیت دادن به جوامعی که انقلاب صنعتی آنها را دستخوش تغییرات بنیادی کرده بود، به استقرار ترتیبات انتخاباتی در جوامع معاصر یاری رساند. دموکراسی در قالب نوین خود به ابزاری برای محدود کردن قدرت حکومت بدل شد و شعار برقراری «قانون دموکراتیک اکثریت» را جانداخت. همراه با آن قدرت در جهت نهادینه شدن حرکت کرد. به هر حال، این دو جنبه‌ی دموکراسی از یکدیگر غیرقابل تفکیک‌اند و تسخیر دموکراتیک قدرت با نهادینه شدن آن توأم بوده است. در عین حال، دموکراسی نوین مشروعیت جدیدی برای قدرت ایجاد کرد و در کنار آن وسیله‌ای برای محدود کردن قدرت نیز بود (آینده آزادی، چهاردهم). دموکراسی نهادهای حدود دو قرن شکل اصلی دموکراسی در غرب بوده و نماد آن پارلماناریسم مبنای «آزادی مدرن‌ها» محسوب می‌شود. طبق این نوع دموکراسی که به تدریج گسترش جهانی پیدا کرد، مناظره‌ی انتخاباتی روش قابل اعتمادی است که در بازار تبادل ایده‌ها می‌تواند برای آزمون قابلیت هر فرد یا گروه یا قانع کردن رای‌دهندگان به کار آید.

یکی از جنبه‌های مکاشفه‌ای آثار گنو تأکید بر خاتمه یافتن این عصر نهادهای است. وی می‌نویسد: «واقعیت را باید قبول کرد، امروز به پایان عصر نهادهای رسیده‌ایم» (پایان دموکراسی، ص ۱۴۶). با توجه به اینکه نهادهای شدن یکی از ارکان اصلی دنیای مدرن را تشکیل می‌دهد و نه فقط در توسعه‌ی دموکراسی، بلکه در توسعه‌ی بی‌سابقه‌ی جامعه‌ی (پسا) صنعتی نقش داشته است، نمی‌توان دنیای مدرن را از مفهوم نهاد جدا کرد. بدین ترتیب، طرح مسئله به این صورت به معنای آن است که باید انتظار تحولات وسیعی را در سطح

بین‌المللی داشته باشیم که پیامدهای آن از فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی به مراتب گسترده‌تر است. گنو یکی از این پیامدها را زوال عصر دولت - ملت‌ها و آغاز عصر امپریال می‌داند و به تفصیل درباره‌ی آن بحث می‌کند.

آغاز عصر امپریال

تعبیرهای گنو درباره‌ی آغاز عصر امپریال تا حدودی جنبه‌ی مکاشفه‌ای دارد. باری، او سال ۱۹۸۹ را نقطه‌ی پایان، عصری می‌داند که با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی نهادینه شده بود: عصر دولت - ملت‌ها. در مجموع، او جزء آن دسته از صاحب‌نظران است که معتقدند، دولت - ملت در آینده دیگر جایگاه مهمی در نظام بین‌الملل نخواهد داشت و موقعیتش به شدت تضعیف خواهد شد. زیرا مدل وستفالیای دیگر نمی‌تواند پویایی روابط بین‌المللی را توضیح دهد.

مدل وستفالیای در قرن هفدهم میلادی براساس یک معاهده‌ی صلح میان دربارهای اروپایی شکل گرفت. برطبق آن، جهان شامل ملت - دولت‌هایی است که بازیگران اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و در یک محیط هرج و مرج آمیز به کنش و واکنش با یکدیگر مشغول‌اند و هدف اصلی آن‌ها اتخاذ تصمیم‌هایی کم و بیش بخردانه برای حفظ و گسترش قدرت خویش است این مدل پس از تدوین تغییر اساسی نکرده و مهم‌ترین اصلاح آن افزودن این پیش‌فرض است که اکنون دولت‌ها به عنوان بازیگرانی در نظر گرفته می‌شوند که به دنبال به حداکثر رسانیدن منافع اقتصادی خویش هستند. بدین ترتیب، به تدریج تأکید بر عامل اقتصاد قرار گرفت، ولی در عین حال مبانی اصلی دست‌نخورده باقی ماند: این که قدرت‌ها برای حفظ موقعیت خود و اعمال قدرت، راهبردهای همکاری‌جویانه یا رقابت‌آمیزی را به کار می‌بندند و دولت بازیگر اصلی صحنه‌ی بین‌المللی محسوب می‌شود.

گنو تداوم مدل وستفالیای را بعید می‌داند، زیرا با تحولات بین‌الملل جاری و روند جهانی شدن تعارض دارد. این امر از تحول ساختاری روابط بین‌الملل نشأت می‌گیرد. او به شیوه‌ای قدری مشربانه به استقبال این تحول می‌شتابد. به نظر وی اشتباه بزرگی خواهد بود که عصر دولت - ملت‌ها را چونان غایتی در خود تصور کنیم. زیرا این سازمان سیاسی فقط مرحله‌ای از تاریخ بشری است و با تغییر شرایط مناسب برای زایش و شکوفایی دولت - ملت‌ها اوضاع سریعاً دگرگون می‌شود. به همین دلیل باید قواعد این عصر جدید را فهمید؛ البته نه به خاطر مبارزه با آن که این کاری بیهوده خواهد بود (پایان دموکراسی، ص ۱۷).

گنو برای این جابجایی و انتقال از عصره‌ی دولت - ملت‌ها به عصر پساملی اهمیت بسیار زیادی قائل می‌شود و آن را دوران‌ساز می‌داند. زیرا به عقیده‌ی وی،

با از دست رفتن باورهای رایج در عصر دولت - ملت‌ها دستورالعملی برای محدود کردن فضای همبستگی انسان‌ها باقی نمی‌ماند و در نتیجه، دیگر هیچ بدهت تاریخی، اجتماعی یا سرزمینی وجود نخواهد داشت (پایان دموکراسی، ص ۶۸).

در مقابل، نویسنده عصر از راه رسیدن را عصر «امپریال» یا امپراتوری می‌خواند. شباهت این عصر به امپراتوری‌های قدیمی در آن است که جامعه‌ی انسانی در عصر امپریال به قدری گسترش یافته که دیگر نمی‌تواند بدنه‌ای سیاسی تشکیل دهد. شهروندان این جامعه‌ی انسانی رفته رفته از شکل مجموعه‌ای که یک حاکمیت جمعی بتواند آنها را نمایندگی کند خارج می‌شوند. به علاوه، ایده‌ی امپراتوری جدید دنیایی را وصف می‌کند که فاقد مرکز و در عین حال یکپارچه است. از دیدگاه نویسنده، این شکل از قدرت پربیراه نیست، چون وجود یک مرکز در واقع به سازمان هر می قدرتی نیاز دارد که با دنیای پیچیده‌ی امروز تناسب ندارد (پایان دموکراسی، ص ۱۶).

اظهارات گنو در مورد ظهور عصر امپریال و پساملی به معنای آن است که نه فقط مسئله نظارت بر قدرت به نحوی تازه مطرح می‌شود، بلکه گویای آن است که ماهیت سازمان‌یابی دنیا در حال تغییر است. به تعبیر وی، نظام بین‌المللی در آینده چنان خواهد بود که هیچ ساختاری نتواند همه‌ی ابعاد حاکمیت را دربرگیرد. در چنین جهانی، شهروند عصر امپریال ارتباط‌های خود با دیگران را کمتر از طریق مشارکت در امور حاکمیت و بیشتر با ایفای وظایف شغلی‌اش در چارچوبی تعریف می‌کند که قواعد آن روشن و قابل پیش‌بینی است (پایان دموکراسی، ص ۷۸). با این حال، در کتاب «آینده آزادی» این موضع‌گیری مکاشفای تعدیل می‌شود و دولت نقش بیشتری پیدا می‌کند:

«این تحولات خیلی کند به سوی به رسمیت‌شناسی اصول فوق ملی که دامنه‌ی اصل حاکمیت را محدود می‌کند، احتمالاً معنی‌دارترین و در نهایت امر تهدیدکننده‌ترین پدیده برای آینده‌ی دولت نیستند: در واقع هنوز در منطقی به سر می‌بریم که از گذر مذاکرات دیپلماتیک، در نظارت دولت‌ها است؛ منتها در این مذاکرات می‌توان یک سازگاری هوشمندانه‌ی نهادهای سیاسی کلاسیک را با تغییر مقیاس دنیای معاصر مشاهده کرد. قدرت دولتی، قدرت بین‌الدولی حتی قدرت فوق ملی هم که شود، قدرت دولتی باقی می‌ماند» (آینده آزادی، ص ۲۷).

اتخاذ این مواضع، عقب‌نشینی آشکاری از نظرات مطرح شده در کتاب «پایان سیاست» محسوب می‌شود. در آنجا گنو به مراتب قاطع‌تر و رادیکال‌تر است و در بیان این دیدگاه تردید نمی‌کند که:

«عصر امپریال به ما قول می‌دهد که قدرت به طرز بهتری مهار خواهد شد. فرآیند تمرکز قدرت که از چند قرن پیش شروع شده بود به پایان رسیده است و همراه

با آن تلاش موزی برای نظارت بر اعمال این قدرت در موازنه‌های نهادی نیز خاتمه یافته است. ایده‌ی حاکم و نیز همراه با آن، ایده‌ی حاکمیت یک بدنه‌ی سیاسی جاذبه‌اش را از دست داده است. شاید لازم است به گونه‌ای آن را به فال نیک گرفت» (پایان دموکراسی، ص ۸۷).

گنو از سست شدن منطق سرزمینی سخن می‌گوید و این که در آینده سیاست «سیال»‌تر می‌شود. از سوی دیگر، وی میان دموکراسی و دولت - ملت رابطه برقرار می‌کند. در واقع، ملت فضای سیاسی است که در آن دموکراسی امکان تحقق می‌یابد (پایان دموکراسی، ص ۲۱). بدین ترتیب، دموکراسی و دولت - ملت پیوند تنگاتنگی پیدا می‌کنند. اما در این صورت این پرسش قابل طرح خواهد بود که اگر عصر دولت - ملت‌ها به پایان رسیده، پس چه سرنوشتی در انتظار دموکراسی است؟ گنو پاسخ صریح و قاطعی به این پرسش می‌دهد. وی پایان عصر دموکراسی را اعلام می‌کند و با توجه به همین موضوع عنوان فوق را برای کتابش برگزیده است.

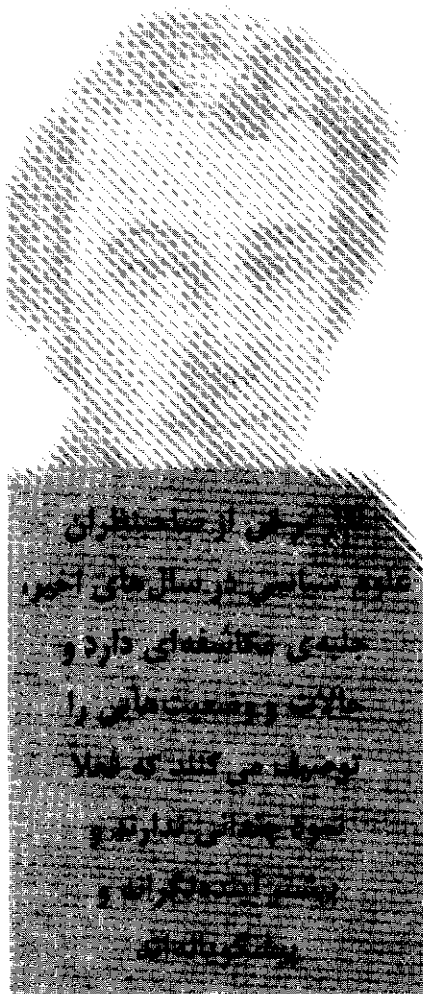
به نظر می‌رسد این دیدگاه قابل انتقاد باشد. می‌توان با نویسنده‌ی کتاب هم‌نویی نشان داد و از پدید آمدن فضاهای سیاسی جدید سخن گفت و چنین اظهار نظر کرد که با تضعیف ایده‌ی حاکمیت و از دست رفتن مفهوم قدیم آزادی و رویای «حکومت خوب» ایمان به دموکراسی در بسیاری از نقاط جهان تضعیف شده است، ولی نمی‌توان با وی در این خصوص موافق بود که عدم پایبندی به خیر مشترک در چارچوب ملی باعث بی‌اعتقادی به دموکراسی می‌شود. به طور مثال، هواداران مدل جهانی شدن دموکراسی معتقدند که رویه‌ی دموکراتیک در عصر پساملی نیز قابل دوام است. اینان معتقدند که دموکراسی می‌تواند با نیاز به خارج شدن از محدوده‌ی سرزمینی و نیاز به مقابله با مشکلاتی انطباق و سازگاری پیدا می‌کند که ابعاد جهانی دارند. البته این امر برخی بازنگری‌ها در مفهوم و محدوده‌ی دموکراسی و میزان کاربردپذیری آن را ایجاب می‌کند. با این حال، هویت دموکراسی با وجود همه‌ی این تغییرات همچنان حفظ می‌شود و می‌تواند در چارچوب یک گستره‌ی عمومی فراملی مطرح می‌شود. این امر به هیچ‌وجه به معنای پایان دموکراسی نیست.

پایان سیاست

گنو مکاشفه‌اش را به طرح مسئله پایان عصر دولت - ملت‌ها و پایان دموکراسی محدود نمی‌کند و از پایان سیاست نیز می‌گوید. اما به راستی آیا می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که در آن سیاست امری خاتمه یافته باشد؟ قبل از پاسخ‌گویی به این پرسش باید منظور نویسنده از تعبیر پایان سیاست را فهمید. به طور کلی، نویسنده‌ی کتاب تلقی خاصی از مفهوم

«سیاست» ارائه می‌دهد و در ضمن آن دچار خلط سابق می‌شود و به اشتباه همان‌طور که پایان عصر دولت - ملت‌ها را به معنای پایان دموکراسی می‌گیرد، پایان ملت - دولت‌ها را در بطن خود متضمن پایان سیاست می‌داند (پایان دموکراسی، ص ۳۷). در ادامه خواهیم دید که این اغتشاش مفهومی چه نتایجی به بار می‌آورد.

در این ارتباط، گنو موضوعی را مطرح می‌کند که باید به شدت در مورد درستی آن تردید کرد و سپس



نتیجه‌گیری می‌کند. وی می‌نویسد: «در واقع، به هر سنتی که پایبند باشیم، مناظره‌ی سیاسی مفروض به وجود بدنه‌ی سیاسی است. برای هر فرانسوی، بدون تشکیل بدنه‌ی سیاسی، نمی‌توان از حاکمیتی سخن گفت. برای هر انگلیسی یا آلمانی نیز وجود بدنه‌ی سیاسی لازم است، زیرا به شهروندان اجازه می‌دهد که با اطاعت از قوانین، میهن‌پرستی نهادی خود را ابراز کنند» (پایان دموکراسی، ص ۳۷). اما چنین تلقی نهاده‌ی حاکمیتی از سیاست نمی‌تواند در برابر قدرت شبکه‌های درهم تنیده‌ی اطلاعاتی فراملی امروز مقاومت کند و در محاق قرار می‌گیرد. نویسنده همین

موضوع را به مستمسکی برای طرح مسئله پایان سیاست تبدیل می‌کند و به طور تلویحی می‌پرسد، اگر دنیا دیگر با اجتماعات انسانی، ملت‌ها یا شرکت‌ها تعریف نمی‌شود، بلکه وجه ممیزی آن فقط مشکلاتی است که باید با تدبیر آنها را چاره کرد، پس در چنین دنیایی سیاست دیگر می‌تواند چه معنایی داشته باشد؟ بنا بر استدلال وی، مدیریت مسائل به تدریج جای سیاست را خواهد گرفت و در آینده، مسئله‌ی اصلی یافتن کارشناسان و اهل فن شایسته برای حل مشکلات بخصوص خواهد بود و سیاست دیگر جایگاهی نخواهد داشت. به عبارتی، به عقیده‌ی گنو آغاز عصر شبکه‌های ارتباطی امپراتوری جهانی و زوال عصر نهادی از پایان سیاست خبر می‌دهد. به نظر می‌رسد، چنین تلقی مکاشفای درباره‌ی سرنوشت سیاسی از چند جهت قابل نقد باشد که مهم‌تر از همه آن است که سیاست به چیزی فراتر از دولت - ملت ارجاع دارد. به همین دلیل، زندگی و مرگ سیاست به زندگی و

مرگ دولت - ملت وابسته نیست. درباره‌ی ماهیت امر سیاسی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در این فرصت کوتاه مجال پرداختن مفصل به آنها را نداریم. بنابراین فقط به صورت گذرا به چند تعبیر رایج از سیاست اشاره می‌شود.

۱) گروهی سیاست را به نابرابری قدرت مربوط می‌دانند و معتقدند که سیاست به دنبال ایجاد نابرابری در قدرت شکل گرفت و در بهترین حالت سیاست می‌کوشد که به شیوه‌ای غیرخسوت‌آمیز میزان این نابرابری را به حداقل ممکن کاهش دهد. بدین ترتیب، تا هنگامی که این نابرابری ادامه پیدا کند، پایان سیاست غیرقابل تصور خواهد بود.

۲) گروه دیگر سیاست را به تلاش جمعی برای حل مشکلات جمعی مربوط می‌دانند. از این دیدگاه مسائلی در حیطه‌ی سیاست قرار می‌گیرند که جمع وسیعی از آن تأثیر می‌پذیرند و برای رسیدگی به آن علاقه نشان می‌دهند. در اینجا سیاست ذاتاً امری مربوط به جمع تصور می‌شود.

۳) برخی دیگر مانند دیوید ایستون سیاست را توزیع آمرانه‌ی ارزش‌ها می‌دانند. به طوری که سیاست معلوم می‌کند که کدام منابع در کجا مصرف شود.

به طور کلی، با توجه به این تعریف‌ها می‌توان

دمکراسی نوین، مشروعیت جدیدی

برای قدرت ایجاد کرد و در کنار آن وسیله‌ای برای محدود کردن قدرت نیز بود

گنو سال ۱۹۸۹ را نقطه‌ی پایان عصری می‌داند که با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی نهادینه شده بود: عصر دولت - ملت‌ها

بر پایه‌ی مدل وستفالیایا، جهان شامل دولت - ملتهایی است که بازیگران اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و در یک محیط هرج و مرج آمیز به کنش و واکنش با یکدیگر مشغول اند و هدف اصلی آنها اتخاذ تصمیم‌های کم و بیش بخردانه برای حفظ و گسترش قدرت خویش است

حداستاد که سیاست پیش از تشکیل دولت - ملت‌ها وجود داشته و یقیناً تداوم سیاست منوط به تداوم هویت دولت - ملت نیست. کما این که بدون شک در آینده نیز همچنان به استفاده از ابزارهای غیرخسوت‌آمیز برای حل مسائل جمعی نیاز خواهد بود و تلاش برای کاهش نابرابری‌ها و ترمیم شکاف‌ها ادامه پیدا می‌کند و بنابراین سیاست به قوت خود باقی می‌ماند.

بنابراین نمی‌توان با این گفته‌ی گنو موافق بود که «سیاست در هیاهوی بزرگ در حال مرگ است» (پایان دمکراسی، ص ۱۱۲). این موضع‌گیری در کتاب «آینده‌ی آزادی» تعدیل می‌شود و نویسنده به نتیجه‌ی متعادل‌تری می‌رسد و می‌گوید: «سیاست از بین نرفته است؛ منتها میدان فعالیتش جایجا شده است» (آینده‌ی آزادی، هیجده). اگرچه در این کتاب نیز برخی استدلال‌های کتاب قبلی (یعنی پایان دمکراسی) دوباره تکرار می‌شود، ولی این بار نویسنده از به کار بردن واژه‌های مناقشه‌آمیز خودداری می‌کند. هرچند این تغییر رویه، کتاب «آینده‌ی آزادی» را کمتر جنجالی می‌کند و به صیغه‌ی آکادمیک آن می‌افزاید، ولی باید اذعان کرد که در مقایسه با آن، کتاب «پایان دمکراسی» اثری به مراتب زنده‌تر و الهام‌بخش‌تر است و گنو در نگارش آن بیشتر جرأت نشان داده است. شاید ایرادهای منتقدین او را محافظه‌کار کرده باشد!

نتیجه‌گیری

در خاتمه باید گفت، آنچه گنو به‌ویژه در کتاب «پایان دمکراسی» قصد پرداختن به آن را دارد، صرفاً مسائلی مانند سرنوشت دمکراسی و آزادی یا روندهای جهانی شدن یا آینده‌ی دولت - ملت‌ها نیست، بلکه وی می‌کوشد که در ورای این موضوع‌ها ثابت کند که مرادفات سیاسی - اقتصادی در آینده‌ی نزدیک دستخوش تحول بزرگی خواهد شد و سرنوشت انسان معاصر تغییر خواهد کرد. وی از سیال بودن چارچوب‌ها می‌گوید و معتقد است که چارچوب‌هایی که پس از انقلاب فرانسه به زندگی انسان‌ها شکل خاصی دادند، اینک در حال فروپاشی‌اند و به ادعای وی شبکه‌ای از روابط فاقد مرکز جایگزین آن می‌شود. در نتیجه، به تدریج ارتباطات جایگزین نهاد می‌شود و به دنبال آن قدرت، جنبه‌ی ارتباطی پیدا می‌کند (پایان دمکراسی، ص ۹۹). در چنین اوضاعی منافع خصوصی جبراً منافع عمومی را به تحلیل می‌برد و امکان دستیابی به چارچوبی برای اعمال حاکمیت سیاسی اندک اندک رنگ می‌بازد و در نهایت به مرگ سیاست در عصر شبکه‌ها می‌انجامد.

پس از فروپاشی شوروی سابق و فروریختن دیوار برلین موجی از نظرات و پیش‌گویی‌های خوش‌بینانه درباره‌ی آینده جهان سربلند کرد. بسیاری از تسلط لیبرالیسم و دمکراسی بر روندهای سیاسی بین‌المللی صحبت کردند. با گسترش دامنه‌ی مشکلات جهانی در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ و جان تازه گرفتن برخی افکار رادیکال، این موج لیبرالی به تدریج عقب زده شد. موج بعدی به اندازه‌ی سابق نسبت به آینده خوش‌بین نبود و درباره‌ی خطرات و تهدیدهای احتمالی هشدار می‌داد. ژان ماری گنو به همین موج جدید تعلق دارد و از منتقدین موج قبلی است. او با صراحت از احتمال بروز تغییرات وسیع سخن می‌گوید، ولی به استقبال آن نمی‌رود، بلکه رویکردی نوستالژیک به گذشته دارد و در کلامش به تناوب آثار خوف و رجا مشاهده می‌شود. بدین ترتیب، تا حدودی نوسان در بیانات وی وجود دارد. به هر حال، دیدگاه گنو در مقابل مسائل بین‌المللی در مجموع جنبه‌ی انتقادی دارد و در این میان افکار چپ‌گرایانه و محافظه‌کارانه را با هم درآمیخته است. این طرز برخورد دوگانه‌ی تسلیم‌طلبانه / انتقادی، آثار وی را پیچیده‌تر می‌کند.